

اینها ششصد سال بعد از قرآن آمدند و توانستند از قرآن الهام بگیرند. البته اگر ششصد سال بعد از قرآن هستند ولی این افتخار را هم دارند که هفتصد سال قبل از فلاسفه معاصر هستند.

بنابراین درباره اینکه اینها درباب آزادی خیال کرده اند که هر تعلقی بر ضد آزادی است، باید گفت: بله، هر تعلقی ضد آزادی است مگر تعلق به خدا که تعلق به خود است و تعلق به خود کاملتر است و جز با تعلق به خدا، آزادی پیدا نمی‌شود. پس آگاهی به خدا مستلزم آگاهی بیشتر از خود است و انسان هر چه که در عبادت و خلوت، بیشتر در ذکر خدا فرو رود توجهش به خدا بیشتر می‌شود و آن وقت است که نفس خودش را بهتر می‌شناسد.

علی (ع) جمله‌ای دارد که خیلی عجیب است می‌فرماید: «عجبت لمن پندش ضالته و قد اضل نفسه فلا يطلبها» تعجب می‌کنم از انسانی که وقتی چیزی - مثلا یک مال - را گم می‌کند، دائما دنبالش است تا آن را پیدا کند ولی فکر نمی‌کند که خودش را گم کرده است! چرا نمی‌رود خودش را پیدا کند؟ ای انسان! تو نمی‌دانی خودت را گم کرده‌ای؟ برو خودت را پیدا کن - این از هر گمشده دیگر برای تو ارزش بیشتری دارد.

اما درباره مسأله ارزشها (که گفته‌اند ایمان به خدا سبب فراموش شدن ارزشهای انسانی می‌شود) می‌گوئیم غرق شدن در یک بیگانه سبب می‌شود که انسان ارزشهای ذاتی خود را فراموش کند. اما غرق شدن در آنچه که همین "خود" و همین کمال اوست، موجب احیاء بیشتر ارزشها در انسان می‌شود و به همین دلیل کسانی که در مقام عبودیت بالا می‌روند، همه ارزشهای انسانی در آنها قویتر می‌شود. عقل در آنها قویتر می‌شود، عشق در آنها قویتر می‌شود، قدرت در آنها قویتر می‌شود، بودن با انسانها در آنها قویتر می‌شود، عزت و کرامت در آنها قویتر می‌شود، چون همه اینها مظاهر ذات حق هستند.

# مسئله آزادی

۴۴ عدد کلمات هدیه کنشلی سیمصد و پنجاه هزار ریالی

فقط کیفیت تهیه صحیح فصول مطروحه در متن

واقفآ طبق دستورعمل قیدشده به آئین ما پیامتد کنید

چه ارتباطی میان "خودشناسی"  
 و "خداشناسی" وجود دارد؟

چرا قو آن کویم می فرماید:  
 در کس خدا را فراموش کند،  
 خودش را فراموش کرده است؟

آزادی واقعی از نظر اسلام چیست؟  
 و چرا؟



باشگاه علم پژوهش مهدی پهناس  
 معاونت دانشجویی و فرهنگی  
 خوریات تالی فرهنگی و کتابخانه تالی برتانه

ولادت با سعادت هفتمین اختر تابناک امامت و ولایت - امام  
 موسی کاظم علیه السلام - بر تمامی مسلمانان جهان مبارک باد.



امام کاظم علیه السلام:

همانا خداوند دشمن دارد آن بنده ای را  
 که زیاد بخوابد و بیکار باشد.

کد ویژه نامه:  
 ۹۵۲۴



**فلسفه عبادت از منظری دیگر:**

کمال، حرکت از "خود" به "خود"  
استاد شهید مطهری می‌فرماید: ... نظم یک گل و یا نطق یک انسان از اولین لحظاتی که شروع به حرکت می‌کند، تا آخرین لحظاتی که به حد کمال خودش می‌رسد از "خود" به "خود" حرکت می‌کند، یعنی از "خود" و همچنین یک کیفیت مست است. "خود" او، نه آن لحظه اول است نه لحظه وسط و نه لحظه آخر. "خود" او از اول تا آخر، "خود" است بلکه هر چه به آخر می‌رسد "خود" تر می‌شود، یعنی "خود" اش کاملتر می‌شود. از "خود" به سوی "خود" حرکت می‌کند ولی از "خود" ناقص به سوی "خود" کمال حرکت می‌کند. همین گل بدون اینکه شعور داشته باشد به سوی کمالش حرکت می‌کند. حال اگر همین گل شاعر بود و شعور می‌داشت، آیا غیر از این بود که عشق به حد کمال می‌یافت؟ همه موجودات، باطن‌ها، عاشق کمال نهایی خود هستند، همان گل هم عاشق کمال نهایی خودش است، جمادات هم به قول بعضی عاشق کمالات نهایی خودشان هستند، هر موجودی عاشق کمال خودش است.  
بنابراین تعلق یک موجود به غایت و کمال نهایی خودش (برخلاف نظر مادی گرافه)، از خود بیگانه شدن نیست، بیشتر در خود فرو رفتن است، یعنی بیشتر خود، خود شدن است. آزادی اگر به این مرحله برسد که انسان حتی از غایت و کمال خودش آزاد باشد یعنی حتی از خودش آزاد باشد، این نوع آزادی از خود بیگانگی می‌آورد، این نوع آزادی است که بر ضد کمال انسانی است.

**سوال اول) کدام گزینه صحیح است؟**

۱) حرکت وجودی انسان ...

۲) از "خود" به "ناخود" است.

۳) از "ناخود" به "خود" است.

۴) از "خود ناقص" به "خود کامل" است.

۵) از "ناخود" به "ناخود" است.

آزادی اگر بخواهد شامل کمال موجود هم باشد، یعنی شامل چیزی که مرحله تکاملی آن موجود است به این معنا که من حتی از مرحله تکاملی خودم آزاد هستم، می‌فهمم این است که من از "خود" کاملترم و "خود" ناقص‌تر من از "خود" کاملتر من، آزاد است. این آزادی بیشتر انسان را از خودش دور می‌کند تا این وابستگی (یعنی وابستگی به کمال و خود کاملتر).

**مثال: ۹۵۳۲۱۴ علی اربابی بیمارستان زخمی**

در مکتب مادی گری، میان وابستگی به غیر و بیگانه، با وابستگی به خود یعنی وابستگی به چیزی که مرحله کمال خود است تفکیک شده است. ما هم قبول داریم که وابستگی به یک ذات بیگانه با خود، موجب مسخ ماهیت انسان است. چرا این همه در ادیان، وابستگی به مذاهبات دینی تعلق شده است؟ چون (مذاهبات) بیگانه است، واقعا موجب سقوط ارزش انسانی است. اما وابستگی به آنچه که کمال نهایی انسان است، وابستگی به یک امر بیگانه نیست. وابستگی به "خود" است، وابستگی انسان به خودش موجب نمی‌شود که انسان از خودش بیگانه و ناآگاه شود و مستلزم این نیست که ارزشهای خود را فراموش کند و یا از جریان بنیاد و دشمنش تبدیل به بودن شود. چون وقتی شیء به غایت خودش وابسته شود، به سوی او متجانس است و به طرف او حرکت می‌کند.

قرآن می‌فرماید: «نحن اقرب الیه منکم» (واقعاً-شما) ما از خود شما به شما نزدیکتریم، نه فقط آگاهی ما به شما از (آگاهی شما به) خودتان بیشتر است، بلکه ذات ما از شما به شما نزدیکتر است، و این تعبیر قرآن اصعب است. هر کسی می‌گوید خودم از هر چیزی به خودم نزدیکترم ولی قرآن می‌گوید خدا به هر چیزی از خود آن چیز نزدیکتر است، چون خدا نسبت به هر چیزی از خودش "خودتر" است. البته مسلح این مطلب بسیار بالاست.

علی (ع) می‌فرماید: «داخل فی الانشایه لا بالمعراج» خارج از انشایه لا بالمعباده، یعنی از مطالبی که نهج‌المبلغان به آن تکیه می‌کند این است که خدا از خود انشایه بیرون نیست و از آنها جدا نیست ولی در همین حال داخل در انشایه هم نیست پس فی الانشایه بوالج و مامنها خارج.

ضمناً قرآن که می‌گوید انسان به خدا باید تعلق خاطر داشته باشد چون خدا را کمال و نهایت سیر انسان می‌داند و مسیر انسان را به سوی خدا می‌داند. من توجه انسان به خدا، توجه او به نهایت کمال خودش است. مثل توجه آن دانه است به نهایت کمال خودش. رفتن انسان به سوی خدا، رفتن انسان به سوی "خود" است، رفتن انسان از "خود" ناقص‌تر به "خود" کامل است. پس انشایه کرده است آن کسی که خدا را هم با انشایه دیگر مقایسه کرده و خیال کرده است که وقتی انسان به خدا توجه کرد، ارزشهای خود را فراموش می‌کند و از حرکت می‌ایستد.

**"خود آگاهی" و "خدا آگاهی"**

خدا به انسان انچه نزدیک است که آگاهی انسان به خدا همین آگاهی او (به) خودش است و انسان وقتی می‌تولد به خودش آگاه باشد که به خدا آگاهی باشد محال است کسی "خودآگاه" باشد ولی "خداآگاه" نباشد. قرآن می‌فرماید: «و لا یؤمنوا کلین الا انه یفهم لضمیم اولئک هم المؤمنون» (عشرا-۱۶) هر کسی خدا را فراموش کند، خودش را فراموش کرده است.

**سوال دوم) کدام گزینه صحیح است؟**

۱) "خود آگاهی" به "خدا آگاهی" می‌انجامد.

۲) "خدا آگاهی" به "خود آگاهی" می‌انجامد.

۳) هر کسی خدا را فراموش کند، خودش را فراموش کرده است.

۴) تمام موارد

انسان از وقت خودش را بجز می‌داند که خدای خودش را باز یافته باشد. اگر انسان خودش را فراموش کرد، خودش را فراموش کرده است. قرآن می‌فرماید: «نحن اقرب الیه منکم» (واقعاً-شما) ما از خود شما به شما نزدیکتریم، نه فقط آگاهی ما به شما از (آگاهی شما به) خودتان بیشتر است، بلکه ذات ما از شما به شما نزدیکتر است، و این تعبیر قرآن اصعب است. هر کسی می‌گوید خودم از هر چیزی به خودم نزدیکترم ولی قرآن می‌گوید خدا به هر چیزی از خود آن چیز نزدیکتر است، چون خدا نسبت به هر چیزی از خودش "خودتر" است. البته مسلح این مطلب بسیار بالاست.  
علی (ع) می‌فرماید: «داخل فی الانشایه لا بالمعراج» خارج از انشایه لا بالمعباده، یعنی از مطالبی که نهج‌المبلغان به آن تکیه می‌کند این است که خدا از خود انشایه بیرون نیست و از آنها جدا نیست ولی در همین حال داخل در انشایه هم نیست پس فی الانشایه بوالج و مامنها خارج.  
ضمناً قرآن که می‌گوید انسان به خدا باید تعلق خاطر داشته باشد چون خدا را کمال و نهایت سیر انسان می‌داند و مسیر انسان را به سوی خدا می‌داند. من توجه انسان به خدا، توجه او به نهایت کمال خودش است. مثل توجه آن دانه است به نهایت کمال خودش. رفتن انسان به سوی خدا، رفتن انسان به سوی "خود" است، رفتن انسان از "خود" ناقص‌تر به "خود" کامل است. پس انشایه کرده است آن کسی که خدا را هم با انشایه دیگر مقایسه کرده و خیال کرده است که وقتی انسان به خدا توجه کرد، ارزشهای خود را فراموش می‌کند و از حرکت می‌ایستد.

فلسفه عبادت چیست؟ فلسفه عبادت این است که انسان خدا را بیابد تا خودش را بیابد. فلسفه عبادت "بازگویی خود" و "خودآگاهی واقعی" به آن معنایی است که قرآن می‌گوید و بشر هنوز نتوانسته است (این مطالب را درک کند) مگر کسانی که از مکتب اسلام الهام گرفته‌اند. شما اگر می‌بینید محی‌الدین عربی پیدا می‌شود و خودآگاهی انسان را تفسیر می‌کند و بعد از او شاگردهای او از قبیل سلوولی روسی و امثال او به وجود می‌آیند.